

فهرست

صفحه

عنوان

۳..... بخش اول : مرحله بندی تبلیغ و بهره برداری از فرصت ها و موقعیت ها.

۴..... فصل اول: زمان بندی مراحل مختلف دعوت.....

۴..... ۱. دعوت مخفی و انفرادی.....

۵..... ۲. مرحله انذار عشیره با نزول آیه *أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ*.....

۵..... ۳. مرحله دعوت آشکار و همگانی.....

۶..... فصل دوم: شروع دعوت از خانواده و نزدیکان.....

۷..... فصل سوم: گسترش دعوت بر اساس شرایط.....

۹..... فصل چهارم: بر پا نمودن پایگاه های تبلیغی.....

۱۰..... فصل پنجم: هجرت.....

۱۱..... فصل ششم: اخذ بیعت از یاران.....

۱۳..... بخش دوم : مدارا و نرمش در برخورد و معاشرت.....

۱۴..... فصل اول: پاسخ آرام به شبهه ها و تهمت ها.....

۱۵..... فصل دوم: مرونت و آسان گیری در مسائل شخصی.....

۱۷..... فصل سوم: ارتباط صمیمی با همگان.....

- ۱۹..... فصل چهارم: تحمل ایذای مشرکان و حتی مسلمانان
- ۲۱..... بخش سوم: ابراز محبت و جلب اعتماد
- ۲۲..... فصل اول: اعطای بخشش و هدیه به افراد و قبایل
- ۲۲..... فصل دوم: خوشبینی به مؤمنان
- ۲۳..... فصل سوم: عفو و گذشت زاید الوصف
- ۲۵..... فصل چهارم: مشورت با مؤمنان
- ۲۷..... فصل پنجم: ترویج فرهنگ اخوت
- ۲۸..... فصل ششم: موااسات و کمک به هر نحو ممکن
- ۲۹..... بخش چهارم: هماهنگی با مخاطبان در معیشت
- ۳۰..... فصل اول: ساده زیستی
- ۳۰..... فصل دوم: پرهیز از تکلف و تشریفات
- ۳۲..... بخش پنجم: ادب و احترام وافر در برابر مردم
- ۳۳..... فصل اول: احترام به کودکان
- ۳۴..... فصل اول: احترام به همه اقشار و طبقات
- ۳۵..... پی نوشت ها
- ۴۱..... منابع و ماخذ

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

بخش اول

مرحله بندی تبلیغ و بهره برداری از فرصت ها و موقعیت ها

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

زمان بندی مراحل مختلف دعوت

مهم ترین شیوه در این محور، تعیین زمان دقیق فعالیت های تبلیغی بر اساس محاسبه شرایط و امکانات موجود است. پیامبر(ص) با الهام از آیات الهی، تبلیغ بی وقفه دین را با ترتیب زمانی منطقی آغاز نمود و استمرار بخشید. در مورد مراحل اصلی دعوت پیامبر، میان سیره نویسان اندکی اختلاف نظر وجود دارد؛ گروهی مثل طبری و ابن هشام همان دومارحله مشهور دعوت نهانی و آشکار مکه را مطرح می کنند و گروهی نظیر یعقوبی به سه مرحله معتقدند؛ یعنی مرحله انذار خویشاوندان را پیش از دعوت علنی، مرحله ای جدا دانسته اند(۱)، که با توجه به نزول دو آیه جداگانه در باب دعوت عشیره و دعوت همگانی و اقدام مجزای رسول خدا(ص) برای هر یک، نظریه دوم صحیح تر به نظر می رسد. بنابراین مراحل اصلی دعوت پیامبر به ویژه در مکه عبارتند از:

۱. دعوت مخفی و انفرادی:

فراخواندن یکایک افراد مستعد و اسلام آوردن عده ای از اصحاب، پس از نزول آیه <قم فانذر> که بنا به روایتی که در طبقات ابن سعد ذکر شده، این دعوت سه سال طول کشیده است.(۲) از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود: پس از نزول وحی، رسول خدا(ص) سیزده سال در مکه بماند که سه سال آن با دعوت محتاطانه و پنهانی گذشت و او آشکارا تبلیغ نمی کرد تا آن که خداوند فرمان علنی دعوت را فرمود پس پیامبر دعوت خود آشکارا ادامه داد.(۳) نیز به روایت طبری، حضرت رسول از ابتدای نبوت تا سه سال به طور نهانی دعوت می کرده است، تا آن که مأمور به اظهار دعوت شد و آیه <فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ>(۴) و آیه <وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ>(۵) فرود آمدند.(۶) درباره فلسفه این شیوه تبلیغی، نویسنده فروغ ابدیت می نویسد:

افراد پخته و عاقل و دانا، همواره در راه نیل به مقاصد خود از همین طریق وارد می شدند و رهبر عالی قدر اسلام از همین اصل مسلم استفاده نمود و سه سال تمام، بدون شتابزدگی در تبلیغ آیین خود می کوشید و هر کس را که از نظر فکر و استعداد، شایسته و آماده می دید، کیش خود را

به او عرضه می‌داشت... در ظرف این سه سال ابدأ دست به دعوت عمومی نزد و فقط با افراد، تماس‌های خصوصی برقرار می‌کرد. (۷) از جمله نتایج اتخاذ این شیوه این بود که «سران قریش، در این سه سال، کوچک‌ترین جسارتی به پیامبر نمی‌کردند و همواره ادب و احترام او را نگاه می‌داشتند و او نیز ظرف این مدت از بتان و خدایان آنها آشکارا انتقاد نمی‌کرد.» (۸)

۲. مرحله انداز عشیره با نزول آیه *أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ*:

در این مرحله که میان مرحله دعوت مخفی آشکار واقع گردید و مدت آن کوتاه‌تر از دو مرحله دیگر بود، پیامبر (ص) سعی در تشکیل نخستین صف ایمانی و خط دفاعی در مقابل دشمنی‌های روزافزون مشرکان لجوج داشت. در این مرحله، پیامبر با یاری جستن از تعلقات قبیله‌ای خویشانش، سعی در جلب حمایت آنان نمود. هرچند اتخاذ این شیوه در باره خویشاوندان پیامبر توفیق کامل نیافت و تنها دو عضو از آنان به او گرویدند (خدیجه و علی)، اما این از اهمیت این شیوه نمی‌کاهد، به‌ویژه این که در دعوت پیامبران دیگر نیز به کار رفته و موفقیت آمیز بوده است. به‌هر حال تلاشی برای تشکیل هسته مرکزی دعوت با حضور گروهی است که علاوه بر قرابت ایمانی، تعلق نسبی و خونی نیز با صاحب دعوت دارند.

۳. مرحله دعوت آشکار و همگانی:

با نزول آیه *فَاذْعَبْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ* (۹)، فرمان دعوت آشکار و تبلیغ علنی به پیامبر رسید و پیامبر و نو مسلمانان مرحله جدی‌تری از دعوت را آغاز کردند که قهراً مستلزم درگیری‌ها و موضعگیری‌های خصمانه از سوی جامعه بت‌پرست مکه بود، اما آوازه اسلام و قدرت مسلمانان به حدی رسیده بود که بتوانند علی‌رغم تهدیدها و شکنجه‌ها، ندای توحید را حداقل به گوش تمام اعضای جامعه خود برسانند. «علامه جعفر مرتضی» در این باره می‌نویسد: پس از آن که پیامبر (ص)، بستگان نزدیک خود را انداز کرد و پس از انتشار قضیه نبوت در مکه که قریش، جدی بودن آن را درک کرد و حمله‌های خود را علیه آن شروع کرد، خداوند به

پیامبر فرمان داد تا دعوت خویش را علنی سازد و حتی از قریش بخواهد که تسلیم پروردگارشان شوند و اسلام را بپذیرند... پس آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ نازل گردید. (۱۰) وی ادامه می دهد: پس از گذشت سه سال نخست بعثت، مرحله جدید و مهم و دشوارتری که مرحله علنی شدن دعوت به خدای تعالی است فرا رسید. این مرحله ابتدا از یک محیط نسبتاً کوچک آغاز شد. (۱۱) در خصوص چگونگی آغاز دعوت علنی و همگانی، روایات متفاوتی نقل شده است که مکان و کیفیت آن را با اختلاف بیان می کند و ما به نقل دو روایت بسنده می کنیم؛ در تفسیر الدر المنثور آمده است: پیامبر بر بالای کوه صفا ایستاد و قریش را ندا داد. چون اجتماع نمودند چنین فرمود: اگر به شما خبر دهم که گروهی در پایین کوه بر ضد شما جمع شده اند آیا مرا تصدیق می کنید؟ گفتند: آری، تو پیش ما متهم نیستی و ماهرگز از تو دروغی شنیده ایم. فرمود: پس شما را به عذاب دردناک هشدار می دهم... ابولهب برخاست و بانگ بر او زد و گفت: همین امروز بمیری! آیا برای این امر مردم را گرد آورده ای؟! مردم از اطراف او پراکنده شدند و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: >تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ< (۱۲) مطابق روایت فوق، حضرت دعوت علنی را با یک زمینه سازی و اخذ اقرار قبلی بر قبول انذار و سپس با یک انذار صریح شروع کرده که درس آموز مبلغان است. مؤلف نورالثقلین نیز می نویسد: آن حضرت بر بالای سنگی ایستاد و فرمود: ای گروه قریش! ای خلق عرب! شما را به لاله الا الله و رسالت خویش دعوت می کنم و به شما فرمان می دهم که بت ها و شریک ها را رها سازید و دعوت مرا اجابت نمایید تا مالک تمام عرب شوید و عجم به دین شما درآید و در بهشت از سلاطین گردید. مردم او را مورد استهزا قرار دادند و گفتند: پسر عبدالله دچار جن شده اما به خاطر موقعیت ابوطالب اقدامی علیه او نکردند. (۱۳) بر پایه این روایت، آغاز دعوت همگانی پیامبر بر محور بشارت دادن به نعمت های دنیوی و اخروی استوار بوده است.

شروع دعوت از خانواده و نزدیکان

در میان همه مردم، بستگان هر مبلغ پیش از دیگران با پیام دعوت آشنا می شوند. قرابت قومی نیز باعث نزدیکی افکار می شود. پس امکان اقناع آنان بیش از دیگران وجود دارد. به علاوه آن که،

قرآن مسؤولیت هدایت، ارشاد و کمک به خانواده را لازم‌تر از هدایت و یاری دیگران می‌شمرد؛ **«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا»** (۱۴) از این روست که نخستین مؤمن به رسالت پیامبر (ص) همسر او خدیجه است و دومین، پسر عم و دست پرورده دامان نبی، علی بن ابی‌طالب، که مسلماً این قرابت و خویشی، هرگز از ارزش و عمق ایمان آن دو نمی‌کاهد. این شیوه ضمن آن که چتر حمایتی نسبتاً کارسازی را برای پیامبر فراهم می‌کند، پاسخگوی برخی از شبهه‌ها و انتقادهای محتمل نیز است. پس از افراد خانواده و بستگان نزدیک، نوبت به بستگان و خویشان دورتر می‌رسد که پیامبر در مرحله انداز عشیره به دعوت آنها پرداخت و برای اقناع آنان، تلاشی وسیع صورت داد. عباس زریاب در این باره می‌نویسد:

بنابر آنچه از مجموع روایات مختلف برمی‌آید، حضرت، بزرگان قریش را دعوت کرد و از رسالت خود با ایشان سخن گفت و گویا گرچه هیچ‌کدام این دعوت را نپذیرفتند، اما سخنی درشت نیز به او نگفتند، جز ابولهب عم پیغمبر که خطاب به بنی‌هاشم گفت: ای پسران عبدالمطلب! این زشت است، پیش از آن که دیگران جلو او را بگیرند، شما جلوش را بگیرید. زیرا اگر در آن وقت که دیگران بخواهند او را بگیرند، شما او را تسلیم کنید، تن به خواری داده‌اید، و اگر بخواهید از او پشتیبانی کنید کشته می‌شوید. ابوطالب گفت: به خدا تا زنده هستیم از او پشتیبانی خواهیم کرد. (۱۵)

گسترش دعوت بر اساس شرایط

این جنبه از بطن دو شیوه گذشته استنباط و استخراج می‌شود، بدین ترتیب که انتقال از یک مرحله و ورود به مرحله دیگر، همواره در تبلیغ حکیمانه نبوی بر پایه دلایلی بوده است که می‌توان از جمله، به تغییر شرایط، شدت و ضعف دشمنی و عناد مشرکان و یا وضعیت خانوادگی و پشتیبانی حقوقی رسول خدا اشاره کرد. مبلغ حکیم وظیفه دارد ضمن حفظ روحیه پشتکار و تلاش بی‌وقفه و پی‌گیری اهداف مقطعی نگاه اصلی را متوجه هدف نهایی گرداند و این مهم مستلزم

اتخاذ شیوه‌های انعطاف‌پذیر و قابل تغییر در مسیر دعوت است. پیامبر بزرگ اسلام، بر این اساس در هر مقطع با در پیش گرفتن شیوه‌های جدید، موجبات گسترش دعوت را فراهم می‌آورد؛ آن‌گاه که به هیچ روی امکان تبلیغ دین نبود، تنها با رفتار موحدانه خود و عبادت حنیفانه و عدم احترام بت‌ها و التزام به فضایل اخلاقی به تبلیغ عملی می‌پرداخت و آن زمان که ابلاغ دین به تک تک افراد میسر شد، به این کار آغاز کرد، اما اظهار دین میسر نبود. در مقطع بعد، توانست برخی از مظاهر مسلمانی از جمله طواف و نماز به شیوه مخصوص را در کنار کعبه به نمایش بگذارد. در کتاب سیره رسول الله آمده است: پس از اسلام آوردن عمر بن الخطاب، مسلمانان جرأت یافتند و تکبیر گویان از خانه «ارقم بن ابی الارقم» بیرون آمدند و به طواف کعبه رفتند. (۱۶) آن‌گاه که به حمایت حقوقی ابوطالب و حمایت مالی خدیجه پشتگرم بود به نیکی از آن بهره برد و چون آنها را از دست داد نوعی هجرت را برای حفظ انجمن نومسلمانان مقرر کرد و به شعب پناه آورد که چنان که تاریخ می‌گوید، استقامت مسلمانان در محاصره اقتصادی شعب ابی‌طالب تا حدودی مشرکان را تحت تأثیر قرار داد. زمانی نیز که خطر همه جانبه، مسلمین را تهدید می‌کرد و ناچار شد راه گریزی به بیرون از قلمرو مشرکان بیابد، عده‌ای از آنان را به حبشه فرستاد. این اقدام موفق، شناخت کامل پیامبر را از اوضاع پیرامون خود نشان می‌دهد. نمونه دیگر را در تغییر سیاست تبلیغی پیامبر پس از انذار عشیره می‌بینیم؛ آن حضرت که در ابتدا مأمور بود به خویشان نزدیک و عشیره اقربین خود یعنی خاندان‌های قریش هشدار و انذار دهد، چون سرسختی ایشان را در برابر اسلام و پافشاری ایشان را بر کفر و ضلال دید و مرگ ابوطالب، بزرگ‌ترین حامی خود را از دست داد، به فکر تبلیغ طوایف و قبایل دیگر عرب افتاد و از نزدیک‌ترین قبیله نیرومند و ثروتمند عرب یعنی ثقیف آغاز کرد. (۱۷) پس از نومییدی از ایمان مردم مکه و طایف، در شیوه تبلیغی خود تجدید نظر نمود و درصدد بسط دعوت در سرتاسر عربستان و خروج از بن بست محدوده قبایل قریش برآمد. اما این کار نیز به خاطر هم پیمانی‌های متعدد آنها با قریش و بی‌یاور بودن رسول خدا (ص)، اقدامی

خطرناک به شمار می‌رفت. از این رو پیامبر تصمیم گرفت در موسم حج به قبایل مختلف مراجعه کند تا در پناه بنی‌هاشم و بقیه تازه مسلمانان، تبلیغ مؤثرتری انجام دهد.

بر پا نمودن پایگاه‌های تبلیغی

برپایی محل یا مراکزی برای تبلیغ، موجب تمرکز بخشیدن به کار دعوت می‌شود و از فعالیت‌های پراکنده و بی نتیجه جلوگیری می‌کند. در دعوت رسول خدا(ص)، پایگاه‌های پرجاذبه‌ای برای سازماندهی و هدایت مردم در نظر گرفته شده است. در ابتدای دعوت پنهانی، مشهور است که خانه «ارقم بن ابی الارقم» نخستین پایگاه دعوت پیامبر اسلام بوده و مسلمانان نخستین، آیین اسلام و آموزش‌های قرآنی را در آن جا فرا گرفته‌اند؛ پس از آن که ارقم اسلام آورد و به قول خودش، هفتمین نفری بود که ایمان آورده بود، خانه خود را در اختیار حضرت رسول و یارانش قرار داد و عده زیادی در این خانه اسلام آوردند و حتی اسلام اشخاص در آن، نوعی تاریخ گذاری هم شد... این خانه در دامنه کوه صفا قرار داشت و به همین جهت، دارالاسلام خوانده شد. (۱۸) پس از آن که دعوت پیامبر علنی گردید، مسلمانان تا آن جا که می‌توانستند از پایگاه تبلیغی عمومی مسجدالحرام برای فعالیت‌های ارشادی بهره جستند، مسلماً طواف و نماز و عبادات دیگر مسلمانان در مسجدالحرام با شیوه خاص اسلامی، می‌توانست بیش از هر مکان دیگر به تأثیرگذاری دعوت یاری رساند. در بدو ورود پیامبر به مدینه، مسجد قبا برپا گردید و مرکز دعوت نبوی قرار داده شد، تا آن که مسجد مدینه به عنوان مهم‌ترین مقر دعوت، به دست با کفایت پیامبر و یاران ساخته شد و منشأ بزرگ‌ترین تحولات دینی، سیاسی، اجتماعی و علمی و حتی نظامی در جهان گردید. نکته اساسی در کیفیت و دامنه بهره‌برداری پیامبر از این پایگاه تبلیغی است؛ مرکز نشر احکام الهی، قضاوت و داوری، جایگاه وعظ و ارشاد و تعلیم و تحقیق، پایگاه آمادگی رزمی و توجیه سیاسی، محل تصمیم‌گیری و شورا، مصالحت جماعت و محل عبادت و اعتکاف در همه اوقات و سرانجام پناه هر بی پناه. اینها از جمله کارکردهای مسجد در زمان رسول خدا(ص) بود.

هجرت

از جمله اقدامات حضرت رسول (ص) که مصداق بارز ابتکار عمل و انعطاف پذیری در اتخاذ شیوه و استفاده از فرصت‌هاست، موضوع هجرت می‌باشد. پیامبر، با ابتکار هجرت، به همه مبلغان آموزش داد که چگونه از شرایط فشار و اختناق، راهی به چشم‌اندازهای دعوت آزادانه بکشایند، نه آن که با ماندن در محیط فشار، راضی به رکود دعوت شوند. زمانی که همه عرصه‌ها بر پیغمبر تنگ شد و خود را بدون پشتوانه احساس کرد و دندان‌های اشراف قریش را تیزتر دید، با روشن بینی و مطالعه دقیق شرایط مکه و مناطق مجاور، چگونگی اجرای این شیوه را با احتیاط سنجید و در نهایت گروه نخست مهاجران را به حبشه فرستاد و پس از وفات خدیجه و ابوطالب، خود، سفری هجرت‌وار به طایف کرد و از آن نتیجه‌ای نگرفت و حتی با دشواری (با جوار یکی از مشرکان) به مکه بازگشت. حضرت می‌خواست یاران او مدتی از آزار و استهزا و تعقیب قریش در امان باشند، تا شاید زمانی فرا برسد که عده مسلمانان بیشتر و برای اسلام و تبلیغ آن محیط امن تری به وجود آید. (۱۹) بر این اساس دو علت برای مهاجرت وجود داشته؛ یکی در امان بودن از خطر و دوم، امکان تبلیغ بیشتر. اما برخی علت اصلی هجرت را عمدتاً دریافتن پایگاه جدیدی برای دعوت خلاصه کرده‌اند:

هجرت پیامبر به مدینه، پس از زمینه‌سازی و آمادگی کامل و دقیق و در شرایطی بسیار حساس و تعیین کننده صورت گرفت، موقعیتی که هجرت را یکی از مراحل خط سیر دعوت الهی اسلام قرار داد. چه، عکس العمل‌ها و اقدامات قریش در مکه، عملاً به رکود نسبی دعوت اسلامی انجامیده بود، هر چند افرادی، پیوسته وارد اسلام می‌شدند. (۲۰) سید قطب بر این عامل بسیار تأکید دارد که ادامه می‌دهد:

بدین ترتیب، رسول خدا پایگاهی دیگر غیر از مکه را نیاز داشت که حامی این اعتقاد و عاملی برای خروج از دوران بحران تبلیغ باشد و آزادی پیروان را تأمین نماید و این به نظر من، مهم‌ترین و نخستین عامل هجرت پیامبر بود. اینان، برای حفظ جان‌شان به هجرت نرفتند، بلکه برای ایجاد

بایگاہ و انتقال دعوت روانه شدند، چون همگی دارای قبیله و پشتوانه اجتماعی و حقوقی نیز بودند. (۲۱) به هر حال، علت این هجرت هر چه بوده باشد، کارکرد تبلیغی آن غیر قابل اغماض و تأثیر آن در روند دعوت اجتناب ناپذیر است. رسول اکرم (ص) با این اقدام، گام‌های اولیه را برای گسترش دعوت به تمام مناطق با استواری برداشت؛ مسلمانان مهاجر، پس از چند ماهی ترویج آیین مسلمانی، با شنیدن خبر دروغین سجده قریش و اسلام آوردن آنها بازگشتند، اما بنا به روایت واقعی؛ پس از بازگشت، قریش برایشان بیشتر سخت گرفتند و خویشان ایشان، بر ایشان ظلم و ستم روا داشتند و مسلمانان آزار و سختی دیدند. پس حضرت رسول اجازه فرمود که برای بار دوم به حبشه مهاجرت کنند و این خروج دوم، پررنج‌تر بود. (۲۲) از همه مهم‌تر، هجرت آن حضرت به مدینه است. در هجرت به مدینه که در سال سیزدهم بعثت صورت گرفت، اولین نکته، انتخاب یثرب پس از بررسی و مطالعه دقیق است که بایستی در آن تمام ملاحظات اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته شود. دیگر این که سبب اصلی هجرت، عدم امنیت برای ادامه دعوت، به ویژه به خطر افتادن جان پیامبر و مرکزیت دعوت با توطئه مردان قبایل مختلف مکه بوده است.

اخذ بیعت از یاران

چنان که قبلاً یادآور شدیم، پیامبر اسلام در موسم حج به نزد قبایل مختلف می‌رفت و از آنها می‌خواست به دعوت حق گرویده، از پرستش بت‌ها دست بردارند. در سال یازدهم بعثت، در همان موسم، شش یا هفت نفر از مدینه از قبیل خزرج در عقبه اولی واقع در منا با پیامبر ملاقات کردند و پس از شنیدن دعوت الهی، با توجه به سابقه ذهنی نسبت به ظهور پیامبر جدید که از زبان یهود مدینه شنیده بودند، آن را پذیرفتند. این عده در مدینه، آیین جدید را ترویج کردند، به طوری که خانه‌ای در مدینه نماند که از پیغمبر سخن به میان نیاید.

در سال بعد، دوازده تن از مدینه که افراد سال قبل نیز در میان آنان بودند در همان عقبه اولی به زیارت پیامبر نایل شدند. اینان نیز که چند نفرشان از قبیله اوس بودند، بیعت کردند. این

همان بیعت یا پیمان اول عقبه است. (۲۳) اقدام مهم تبلیغی رسول خدا در این موقعیت، اعزام مصعب بن عمیر برای نمایندگی خود و آموزش دین و قرآن است که بهره‌برداری مناسب از موقعیت را حکایت می‌کند. مصعب، پس از تبلیغ مستمر و موفق خود، در موسم حج سال بعد، به همراه ۷۵ نفر مسلمان مدنی به مکه آمد. آنان خواستار ملاقات با پیامبر و بیعت شدند. رسول خدا، وعده اواخر شب در جنب عقبه اولی را معین فرمود. در آن جا پس از گفت‌وگوهای صمیمانه از آنان پیمان وفاداری و حمایت و تلاش در راه دعوت اسلام گرفت و به پیمان دوم عقبه و پیمان جنگ و پیکار (بیعة الحرب) شهرت یافت. (۲۴) با اندک مطالعه و دقت در تاریخ اسلام روشن می‌شود که این اقدامات و پیمان‌های متعاقب آن، تأثیر شگرفی در گسترش حساب شده دعوت و به‌ویژه فراهم شدن زمینه برای هجرت تاریخ‌ساز حضرت بر جای نهاد. از سوی دیگر، با توجه به شرایط خاص اجتماعی عربستان و اهمیت حلف و پیمان در میان عرب جاهلی به عنوان تنها عامل ثبات و مسالمت و ضامن همزیستی میان قبایل و تیره‌های مختلف، حساسیت و اهمیت این بیعت‌ها آشکارتر می‌گردد.

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

بخش دوم:

مدارا و نرمش در برخورد و معاشرت

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

پاسخ آرام به شبهه‌ها و تهمت‌ها

www.kandoo.cn.com

تاریخ اسلام بیانگر آن است که زشت ترین نوع برخورد از جانب مشرکان و سران قریش با پیامبر بزرگوار اسلام صورت گرفت و شخصیت بی نظیرش آماج تیرهای تهمت و دشمنی های دشنام کوردلان واقع گردید، اما پاسخ آن حضرت، پیوسته همراه با کرامت نفس و برخاسته از مجد و بزرگ منشی ویژه او بود. این خصلتی است که خداوند به سبب آن بر پیامبر منت گذاشته است: أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ آیا ما به تو شرح صدر عطا نکردیم. نگاهی به مناظره و گفت و گوها و حوادث پیش آمده میان پیامبر و مخالفان، بویژه جریان مباحله و گفت و گو با یهود و نصارا و همسخنی با برخی از اشراف قریش، حاکی از این معناست. به عنوان مثال، ابن هشام در سیره اش می گوید: علما و احبار یهود، از پیامبر، بسیار پرسش های عیب جویانه و معاندانه می کردند و شبهاتی به منظور خلط حق و باطل مطرح می ساختند و پیامبر با راهنمایی قرآن، به طور کامل پاسخ آنها را می داد، مؤمنان نیز مسایلی درباره حلال و حرام می پرسیدند که پاسخ کافی داده می شد. (۲۵) همچنین در بحار الأنوار روایت شده است:

زن ابولهب که عادت داشت خاشاک در راه پیغمبر بریزد و حطب بر دوش کشد (برخی مفهوم این عبارت را سخن چینی دانسته اند) پس از نزول سوره تبت به مسجد الحرام آمد و دنبال پیامبر می گشت تا پاسخش بگوید. اما او را نیافت. پیامبر آیه ای خواند و به واسطه آن از دید او پنهان شد. قرآن می فرماید: وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا. (۲۶) پس نزد ابوبکر ایستاد و گفت: یا ابابکر! شنیده ام دوستت مرا هجو کرده است... و حتی در جایی از اسماء بنت ابی بکر نقل شده چون این سوره فرود آمد، ام جمیل، زن ابولهب می گفت: مُذَمَّمًا آئِنًا وَدِينَهُ قَلِينًا وَ أَمْرَهُ عَصِينًا، اما پیغمبر در پاسخ این همه سمپاشی و تبلیغات سوء فرمود: خدا (مکر اینان را) از من دور گرداند. اینها مذمت شده (مُذَمَّم) را سرزنش می کنند در حالی که من ستوده (محمد) هستم (یعنی خطاب آنها به من نیست و این برخورد از نوع و إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا بَد). (۲۷)

مؤلف کتاب الاحتجاج نیز در ضمن نقل یکی از مناظره‌های پیامبر با مشرکان به نقل از امام حسن عسکری (ع) چنین می‌نویسد:

سپس رسول خدا در پاسخ شبهه‌ها و تهمت‌های عبدالله بن ابی اُمیّه مخزومی فرمود: >ما این که گفتی: ما اَنْتَ اِلاَّ رَجُلٌ مَسْحُورٌ (تو نیستی جز مردی سحر شده)، چگونه من چنین باشم در حالی که شما نیک می‌دانید از حیث قدرت تشخیص و تفکر از شما بالاتر هستیم. آیا در زمانی که میان شما از هنگام تولد تا چهل سالگی بوده‌ام از من عیبی یا لغزش یا دروغی یا خیانتی یا خطایی در سخن یا نظر بیجایی دیده‌اید؟! آیا گمان می‌کنید یک نفر می‌تواند با اتکا به خود این گونه باشد یا نیازمند حول و قوه الهی است...< (۲۸) علاوه بر این، در سیره پیامبر بارها اتفاق افتاده که کسی با پرخاش و خشونت با او برخورد کرده و آن حضرت نه تنها عکس العمل خشنی نشان نداده بلکه ضمن برآوردن حاجت او، اصحاب خود را نیز که قصد مقابله به مثل داشته‌اند از رفتار تند بازداشته است.

مرونت و آسان‌گیری در مسایل شخصی

در بحث شیوه سازش‌ناپذیری پیامبر در اصول، به این شیوه نیز اشاره شد. پیامبر (ص) در زندگی فردی، معاشرت‌ها و برخوردهای خود با دیگران، به سادگی از آنچه در اختیار داشت می‌گذشت و هرگز درباره دیگران سختگیری نمی‌کرد، به طوری که برخی نویسندگان تسامح و نرمش اخلاقی را یکی از اصول و محورهای حاکم بر شیوه‌های دعوت و زندگی او شمرده‌اند. (۲۹) استاد شهید مرتضی مطهری می‌گوید: >پیغمبر در مسایل فردی و شخصی، نرم و ملایم بود نه در مسایل اصولی.< و در ادامه، دو نمونه از نرمش پیامبر در مسایل فردی و صلابتش در مسایل اصولی را بیان می‌کند؛ به عنوان نمونه مسامحه و نرمی پیامبر داستان آن یهودی مدعی را نقل می‌کند که با خشونت ادعایی علیه پیامبر مطرح کرد و موضوع به نزد قاضی کشیده شد و حکم به نفع یهودی دروغ‌پرداز صادر شد، اما پیامبر این خشونت و قضاوت را تحمل کرد، تا آن که وجدان آن یهودی به خود آمد. (۳۰)

از لحاظ معاشرت‌های فردی، از انس بن مالک روایت شده که >مدت نه سال در خدمت پیامبر بودم اما به یاد ندارم هیچ‌گاه گفته باشد چرا فلان کار را انجام ندادی و هرگز در کاری از من عیب نگرفت.< (۳۱) از طرفی به مبلغ اعزامی خود به یمن، معاذ بن جبل، دستور می‌دهد که: یا مَعَاذِ يَسَّرَ وَلَا تُعَسِّرُوا بَشْرًا وَلَا تُنْفِرُوا؛ (۳۲) ای معاذ، آسان بگیر و سخت گیری مکن و مژده بده و مردم را بیزار مکن. چه، در دعوت، آسانگیری، کلید موفقیت است. همچنین در جایی به تمام اصحاب خود، سفارش آسانگیری می‌کند: تَسْرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا. (۳۳) و به چندین بیان، شریعت خویش را مبتنی بر تسامح و مدارا و سهولت معرفی نمود: پیامبر (ص) خطاب به عثمان بن مظعون فرمود:

یا عثمان، لَمْ يُرْسِلْنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّهْبَانِيَّةِ وَلَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ؛ (۳۴)

ای عثمان، خداوند متعال مرا با رهبانیت نفرستاده بلکه مرا به شریعت و دین حنیف و آسان و با گذشت مبعوث کرده است.

از دیگر صفات بارز آن حضرت که از مدارا و نرم‌خویی او سرچشمه می‌گیرد در عبارت زیر به چشم می‌خورد:

>ان الله أَرْسَلَنِي مُبَلِّغًا و لَمْ يُرْسِلْنِي مُتَعَتِّتًا؛ (۳۵)

خدا مرا برای تبلیغ فرستاده نه برای سرزنش و عتاب و عیبجویی.

و در جایی خود را مانند پدر برای امتش قلمداد می‌کند: إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لِيُؤَكِّدَهُ؛ (۳۶) همانا من برای شما چون پدر برای فرزندان هستم. روشن است که چنین خصلت‌هایی، تا چه اندازه در نرم کردن دل مخاطبان و قبول دعوت مؤثر و نافذ خواهد بود.

اگر این رفق و مدارا نبود احساسات دل‌ها پیرامون او گرد نمی‌آمدند و اگر این بردباری و حلم زایدالوصف و رعایت عواطف و صمیمیت و تواضع با مردم نبود هرگز این تأثیر در نفوس امکان‌پذیر نمی‌گشت و جان‌های آدمیان با او همراه و پذیرای وحی الهی نمی‌شدند. (۳۷)

ارتباط صمیمی با همگان

رفتار پیامبر با مردم، اعم از مؤمن و کافر از موضع شفقت و مهرورزی و دوستی خالصانه بود. او مشرکان را به مثابه بیمارانی می‌نگریست که نیازمند پرستاری دلسوز برای معالجه و مداوایند؛ طبیعی که دردشان بشناسد و مرهمی بر آن بنهد، در نظر او مؤمنان نیز همواره محتاج مراقبت حکیمانه به منظور رشد ایمان و سلوگشان می‌باشند. بدین جهت، پیامبر در صدد ایجاد ارتباط صمیمی و طرح دوستی خالصانه با آنان بود؛ شفقت بر منحرفان در جهت نرم کردن دل و آماده کردن آنان برای پذیرش دعوت و دوستی عمیق با مؤمنان با هدف تخلیق بیش از پیش آنان به فضایل اعتقادی و اخلاقی. تردیدی نیست که این شیوه مبتنی بر اصولی پذیرفته شده در روان‌شناسی و علم تربیت است. هرگاه دل انسان به صاحب عقیده و مرامی مایل گشت و الفت و تعلق باطنی میان آن دو برقرار شد، پذیرش عقیده به آسانی صورت می‌گیرد، برخلاف آن که میان دو طرف، نفرت و شقاق باشد. نمونه ارتباط صمیمی با مشرکان را در داستان عداس، غلام شبیه و عتبه شاهدیم؛ وقتی پیامبر از اسلام آوردن قبیله ثقیف ناامید شد و به حال نومیدی به خدا پناه آورد و عتبه و شبیه او را دیدند و به غلام نصرانی خود، عداس گفتند که از او پذیرایی کند. مطابق نقل ابن هشام: عداس چنان کرد و طبقی از انگور پیش رسول خدا آورد. پیامبر چون بر آن خوردنی دست گذاشت، بسم‌الله گفت. عداس تگاهی به پیامبر کرد و گفت: به خدا سوگند؛ کسی در این سرزمین چنین کلامی نمی‌گوید. پیامبر (ص) فرمود: «تو از چه سرزمینی هستی و دین تو چیست؟» گفت: نصرانی‌ام و از اهل نینوا. پیامبر فرمود: «از شهر مرد صالح، یونس بن متی.» عداس گفت: چطور یونس بن متی را می‌شناسی. فرمود: «او برادر من است و من و او هر دو پیامبریم.» عداس خود را در آغوش پیامبر افکند و سر و دست و پایش را بوسید. (۳۸)

روایت زیر در کیفیت برقراری ارتباط صمیمی مؤمنان با پیامبر بس گویاست: از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: رسول خدا نگاه‌های خود را به تساوی میان اطرافیان تقسیم می‌کرد. او هیچ‌گاه پای خود را پیش یارانش دراز نکرد و چون مردی از اصحاب با او مصافحه می‌نمود، پیامبر قبل از او دستش را عقب نمی‌کشید. و چون به این موضوع پی بردند، هنگام مصافحه، دستش را کمی مایل می‌کرد، پس آن مرد، دستش را کنار می‌کشید. (۳۹) همچنین از علی (ع) روایت شده است: رسول خدا (ص)، هرگاه کسی را افسرده می‌دید با خوشرویی و مزاح او را شادمان می‌ساخت و می‌فرمود: <خداوند، کسی را که در حضور برادرانش روی ترش کند دوست نمی‌دارد.> (۴۰) باز در سخنان امیر مؤمنان است که فرمود: و كان أليَنهم عَريكةً و أكرمهم عِشرةً؛ (۴۱)

او نرم‌خوترین و در معاشرت بزرگواریترین مردم بود.

سرانجام، نتیجه آن بود که <برخورد و تماس مستقیم پیامبر با مردم باعث آن می‌شد که مردم، برداشتی حقیقی و عمیق از شخصیت و محتوای دعوت پیامبر به دست آورند و شایعات دروغ علیه پیامبر نیز خنثی گردد.> (۴۲) پذیرفتن دعوت‌های مهمانی که از سوی اصحاب به آن حضرت پیشنهاد می‌گردید و حضور بی‌تکلف او در آن ضیافت‌ها از مصادیق سعی آن حضرت در افزایش و تعمیق ارتباط ایمانی در جامعه به منظور ارایه هدایت‌های فکری و اخلاقی به مردم است. چنان که از انس بن مالک نقل شده است: كان رسول الله (ص) يعود المريض و يتبع الجنزة و يجيب دعوة المملوك؛

(عادت پیغمبر چنین بود که) مریض را عیادت می‌کرد و جنازه را مشایعت می‌نمود و دعوت برده را اجابت می‌کرد. (۴۳) در روایت <هندبن ابی هاله> در توصیف سیره رسول خدا آمده است:

و كان رسول الله (ص) ... يُؤلِّفهم و لا يُنْفِرهم؛

رسول خدا با مردم انس می‌گرفت و آنان را از خود دور نمی‌ساخت. (۴۴)

و طبق بیان زیر بر این روش تأکید فراوان داشت:

المؤمنُ مألَفُهُ و لا خیرَ فیمن لا یألف و لا یؤلف (مؤمن، الفت گیر است و کسی که الفت نگیرد و کسی نیز با او مأنوس نشود، خیری ندارد.)؛ (۴۵) چرا که هر مؤمن مأمور ترویج ایمان است و این مهم نیازمند الفت و انس با انسان هاست.

تحمل ایذای مشرکان و حتی مسلمانان

دعوت الهی مأموریتی سخت است که جز شکیبایان و سخت جانان از عهده آن بر نمی آیند و دشواری هایش را بر نمی تابند. صرف نظر از عناد و لجاجت و حق ناپذیری برخی، آنچه بیش از همه باعث دشواری کار می گردد ایذاهای و استهزاءهای مخاطبان در برابر صاحب دعوت است. پیامبر گرامی، از آنجا که در تبلیغ دین خدا بیان جامع و کلام آخر را می گفت، بیشترین آزارها را نیز تحمل کرد تا آن که این جمله ها بر او نازل شد:

و لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ یَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا یَقُولُونَ (۴۶) و خود در عکس العمل نسبت به آزارها گفت: ما اُذِیَ نَبِیِّ مِثْلَ ما اُذِیتُ، هیچ پیامبری به اندازه من در راه دعوت مورد آزار قرار نگرفت. نیز در پایان چند روایت بازگو کننده شیوه تبلیغی رسول خدا، بدگوئیهای و دشنامهای ابولهب و دیگر سران معاند قریش ذکر شده است: از جمله این که وقتی رسول خدا به قبایل مراجعه می کرد و جمله مشهور قُولُوا لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ تَفْلِحُوا و پیامهای دیگر تبلیغی را ابلاغ می فرمود، ابولهب بلافاصله می گفت: از او پیروی نکنید که صابئی و دروغگوست. در نتیجه به بدترین شکل، درخواست پیغمبر را رد می کردند و او را مورد اذیت قرار می دادند و می گفتند: خانواده و قبیله تو، تورا بهتر می شناسند که از تو پیروی نمی کنند. این چنین با او مجادله می کردند و او به نر می پاسخشان می داد و به دین خدا فرا می خواند و در نهایت (با دلسوزی تمام) می گفت: اللهمَّ لو شئتَ لَمْ یَكُونُوا کَذَلِکَ، خدایا اگر تو بخواهی، اینان تغییر خواهند کرد.» (۴۷)

در میان صف مسلمانان نیز گروهی بیمار دل که ایمان در دلشان رسوخ نکرده بود، پیامبر را آزار می دادند:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يَا اللَّهُ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او زود باور است. بگو: گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است و کسانی که پیامبر را آزار می دهند عذابی دردناک دارند. جالب این است که این آزار در برابر لطف و رحمت و عنایت بی شایبه پیامبر به آنهاست، چه، او را اذُن (گوش، خوش باور، زودباور) می خواندند؛ زیرا با نهایت عطف و مهربانی سخنان آنها را می شنید و حمل بر صحت می کرد. آیه دیگر نیز بر ایذای برخی از مسلمانان نسبت به پیامبر اشعار دارد:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۴۹)

بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است.

www.kandooch.com

www.kandooch.com

بخش سوم:

ابراز محبت و جلب اعتماد

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com

اعطای بخشش و هدیه به افراد و قبایل

در جملاتی که از امیرمؤمنان(ع) در توصیف فضایل رسول خدا نقل شده، نخستین وصف، اشاره به جود آن حضرت است: کان إذا وَصَفَ رسولَ الله قال: کان أجدودَ الناس کفأً؛(۵۰) چون رسول خدا را وصف می کرد می گفت: او سخاوتمندترین مردمان بود.

در راه دعوت اسلامی، یکی از راههای نفوذ در جان مخاطبان و به دست آوردن دل آنان، بخشش مالی بوده است، بنا به نقل کتب سیره، پیامبر به وفد بنی تمیم که برای اظهار مسلمانی به حضورش شرفیاب شدند جوایز نیکویی اهدا کرد. همچنین عطایای ارزشمندی مانند طلا، نقره، آب و زمین به وفدهای جرش، همدان، سلامان، و وفد طیّ که برای ملاقات و استماع دعوت پیامبر آمده بودند اهدا گردید.(۵۱) دربارہ هیأت‌های اعزامی بنی حارث و بنی سعد بن بکر نیز گفته‌اند که چون به حضور پیامبر رسیدند پیامبر با پذیرایی و استقبال گرم از آنها، به درخواست‌هایشان پاسخ مثبت داد و حتی با هدیه و صلہ‌ای ایشان را بدرقه نمود و جملگی با اسلام از پیامبر جدا شدند.(۵۲)

خوش بینی به مؤمنان

بر اساس آیه کریمه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ(۵۳) (ای ایمان آوردگان از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است) مبلغ هوشیار نمی‌تواند در ارتباط متقابل با مخاطبان، راه بدبینی بییماید. از سویی، اگر اعتماد آنان را طالب است، خود نیز ناگزیر از اعتماد به آنهاست. پیامبر(ص) با عنایت به کرامت و عزتی که برای آدمی به‌ویژه مؤمن قایل بود هرگز با چشم بدبینی و سوءظن به گفتار و کردارشان نمی‌نگریست و حتی الامکان حمل بر صحت می‌نمود؛ به‌گونه‌ای که حتی برخی ظاهربینان، این صفت را ناشی از غفلت یا بی تفاوتی او پنداشتند؛ می‌گفتند او مانند گوش است؛ می‌شنود و باور می‌کند و عکس‌العملی ابراز نمی‌دارد. در سیره ابن هشام، ماجرا این‌گونه ذکر شده است:

پیامبر در حسن ظن به اصحاب و تصدیق خوش بینانه کلامشان اصرار داشت، که گاهی دشمنان و منافقان، آن را دستاویزی برای کاستن منزلت پیامبر قرار می دادند؛ نبتل بن حارث از منافقانی بود که گاهی با پیامبر گفت و شنودی داشت. اوست که به منافقان گفت: پیامبر <گوش> است؛ هر کس هر چه بگوید تصدیق می کند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أذنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ (و برخی از ایشان پیامبر را آزار می دهند و می گویند او گوش است بگو: او گوش نیکویی است شما را) (۵۴).

این حاوی درس بزرگی برای مبلغان و مربیان جوامع است که به مخاطبان خویش، بدبینانه ننگرند و به این سخن امیر مؤمنان، که ترجمان کامل سیره پیامبر و قاعده اساسی در دعوت دینی است توجه نمایند: ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سَوْءًا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا؛ (۵۵) کار برادر دینی ات را به بهترین وجه حمل کن تا آن جا که ظن غالب برای تو پیدا شود، و نسبت به سخنی که از دهان برادرت بیرون آید تا وقتی که می توانی محمل خوبی برای آن بیابی، گمان بدنبر.

عفو و گذشت زاید الوصف

اگر انتقام، حالت انبساط و تشفی خاطر زودگذری فراهم می سازد، عفو و گذشت، شادمانی و انبساط روحی طولانی تری حاصل می کند، به علاوه این که کرامت و بزرگواری عفوکننده را همواره در ذهن مخاطبان تداعی می کند. رسول خدا (ص) در عرصه تبلیغ و در برخورد با اصرار مشرکان بر شرک و کفر، نه تنها عفو و گذشت در پیش می گرفت، بلکه با ارشاد الهی برای آنان استغفار نیز می کرد و هدایتشان را از خداوند می طلبید. وَأَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...؛ (۵۶)

و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس از آنان در گذر و

برایشان آموزش بخواه....

ابن اسحاق نقل می کند که روز فتح مکه، سعد بن عباده «چنین رجز می خواند: الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةُ (امروز روز کشتار و انتقام است، امروز روز شکستن حرمت هاست)... پیامبر علی بن ابی طالب را مأمور کرد تا پرچم را از او بگیرد و فرمود: الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ (امروز روز رحمت و مهربانی است) و فرمود: ای قریشیان! تصور می کنید من با شما چه رفتاری می کنم؟ گفتند: رفتار نیکو، چون تو برادر کریم و برادرزاده بزرگوار ما هستی. فرمود: اِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ (بروید که همه تان آزادید...)(۵۷) نیز گفته اند که رسول خدا فرمود: من همان سخن را می گویم که یوسف به برادرانش گفت: لَا تَتْرِبَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۵۸) (سرزندی بر شما نیست امروز. خدا شما را می آمرزد، که او مهربانترین مهربانان است.) نمونه دیگر رفتار کرامت آمیز و عفو رسول خدا در برخورد با عکرمه بن ابی جهل «مشهود است. مطابق نقل سفینه البحار، وی یکی از چهار نفری بود که پیامبر در فتح مکه خونشان را به سبب جنایت های بی شمارشان مباح دانسته بود. عکرمه پس از فرار به بیابان و دریا، پس از مدتی بازگشت و اسلام آورد و بیعت کرد. پیامبر او را در آغوش گرفت و فرمود: سوار مهاجر خوش آمد. مسلمانان گفتند: این پسر دشمن خدا ابو جهل است. او به پیامبر شکایت آورد و پیامبر آنان را منع کرد و سپس او را عامل زکات های قبایل هوازن نیز قرارداد.(۵۹) عبدالله بن الزبیری السهمی، شاعر معروف قریش، که جسارت ها و دشنام های بدی نثار پیامبر و مسلمانان کرده بود، هنگام فتح مکه گریخت و پس از چندی آمد و عذرخواهی کرد و اشعاری در این زمینه سرود. حضرت عذرش پذیرفت و او مسلمان شد. از جمله اشعار او این بیت بود:

فَاغْفِرْ فِدَا لَكَ وَاللَّيْ كِلَاهُمَا
زَكَلِي فَإِنَّكَ رَاحِمٌ مَرْحُومٌ (۶۰)

پس پدر و مادرم به فدای تو باد، از خطایم در گذر که تو مهربان و صاحب مرحمتی!

درضمن بیانات مبسوط حضرت امیر(ع) در پاسخ پرسش فرزندش امام حسین(ع) درباره سیر

حضرت رسول، این جملات به چشم می خورد:

رسول خدا بر اسائه ادب شخص غریب در پرسش و گفتار شکیبا بود، تا آن جا که اصحاب در صدد برخورد با آن شخص می شدند و (آن حضرت) می فرمود: حوقتی حاجتمندی را دیدید، یاری و کمکش کنید.» (۶۱)

مشورت با مؤمنان

رایزنی و مشورت با افراد، از راه های مؤثر جلب اعتماد و باعث پیشرفت امور به نحو مطلوب می گردد. هر چند همه مؤمنان، موظف به اطاعت محض از رسول خدا و کناره دادن دیدگاه های خود به هنگام اظهار نظر پیامبر بودند، اما شیوه ایشان در ابعاد مختلف زندگی، به ویژه در جنگ ها، رجوع به کارشناسان و افراد خبره بود. این باعث می شد، مؤمنان خود را شریک دعوت بدانند و برای به هدف رسیدن آن تلاش خالصانه تری به عمل آورند. وحی الهی نیز به او سفارش می کرد: و شاورهم فی الامر فإذا عزمت فتوکل علی الله. (۶۲) از حضرت رضا (ع) نقل شده که درباره سیره پیامبر (ص) فرمود: إن رسول الله کان یستشیر أصحابه ثم یعزم علی ما یرید؛ (۶۳) رسول خدا با یارانش درباره قضا یا مشورت می فرمود و آن گاه تصمیم نهایی را می گرفت.

از نمونه های برجسته مشورت پیامبر، جنگ بدر است که آن حضرت در اصل جنگ، تعیین موضع نبرد و موضوع اسیران، با یاران خود مشورت کرد. نتیجه آن شد که ابتدا عده ای از جنگ شانه خالی کردند و گروه بیشتری تبعیت و آمادگی کامل خود را اعلام نمودند و گفتند: ما سخنی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند به تو نمی گوئیم (اذهب أنت و ربک فقاتلنا إنا ههنا قاعدون) بلکه می گوئیم تو و پروردگارت بجنگید و ما هم همراه شما می جنگیم. در این ماجرا، رسول خدا چند بار مشورت یاران را طلبید و فرمود: اُشیروا علیَّ ایها الناس (رای خود را به من بگوئید). انصار نیز در پاسخ از زبان سعد بن معاذ، اظهار اطاعت کردند و آمادگی خود را برای جنگ اعلام داشتند. پیامبر پس از این مشورت ها عزم خود را جزم و تصمیم نهایی را گرفت و فرمود: به راه افتید. مؤده باد شما را، که خداوند وعده پیروزی بر قریش یا تصاحب کاروان را داده است.» و حرکت را آغاز

کرد.د(۶۴)در نبرد احد نیز، رسول اکرم با اصحاب خود به رایزنی پرداخت و در خصوص شیوه مقابله با دشمن به گفت و گو نشست. فرمود: اَشْبِرُوا عَلَيَّ (دیدگاه‌های مشورتی خود را برای من بازگوید.) عبدالله بن اَبیّ پیشنهاد کرد که در شهر بمانند و با دشمن روبه‌رو شوند. جوانان نارس و برخی از رجال بزرگ اسلام، از جمله حمزه و سعد بن عباده به پیکار در خارج شهر نظر داشتند. گفتند: ای رسول خدا می‌توسیم دشمن گمان کند ما از ترس مقابله با آنها از شهر خارج نشده‌ایم و این موجب جرأت و گستاخی آنها بر ما بشود. آن‌گاه خود را خواستار اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ «شهادت یا پیروزی معرفی کردند. سرانجام، پیامبر بر اساس رأی اکثریت، عزم پیکار در بیرون شهر فرمود و لباس رزم پوشید.(۶۵) این‌گونه مشورت کردن، خط مشی آن حضرت بود، چنان‌که در نبرد احزاب نیز با اصحاب خود مشورت کرد. در پیکارهای بنی‌قریظه و بنی‌نضیر که از یهود مدینه بودند نیز چنین کرد. همچنین در روز حدیبیه و در فتح مکه، زمانی که شنید ابو سفیان می‌آید و در غزوه طایف، پس از محاصره آنها و در غزوه تبوک، با اصحاب خود مشورت کرد.(۶۶) مشورت پیامبر با یاران تنها به مسایل جنگ منحصر نبوده، بلکه در سایر امور مثل قضایای خانوادگی و اجتماعی و نیز تعیین افراد اعزامی برای اداره مناطق و مأموریت‌های دیگر نیز بوده است.(۶۷) رسول گرامی (ص)، علاوه بر آن که خود اهل مشورت بود، دیگران را نیز توصیه می‌فرمود که به سیره او تأسی جسته و تنها به رأی و نظر خویش اعتماد نکنند و به رایزنی با دیگران و جلب دیدگاه‌های آنان همت گمارند؛ هنگامی که علی(ع) را به یمن اعزام نمود فرمود: یا علی... و لا نَدَمَ مِنْ اِسْتِشَارَ (۶۸) (پشیمان نشد آن کس که مشورت کرد). باید توجه داشت که قلمرو مشورت پیامبر، امور و مسایلی است که اوامر و نواهی صریح خدا و رسول بدان تعلق نگرفته باشد، اما در آن‌جا که حکم و قضای الهی و یا مشیت نبوی صادر گردیده است، جایی برای اظهار نظر مؤمنان نیست. چه، خدای تعالی فرمود: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ. (۶۹)

ترویج فرهنگ اخوت

جامعه اسلامی به مثابه پیکری واحد، نیازمند پیوند و همبستگی احزاب و عناصر خود است و هر چه این همبستگی و اخوت ایمانی فزونی یابد، امکان تحقق فضایل بیشتری در میان مردم میسر می‌گردد؛ زیرا بسیاری از قوانین اخلاقی اسلام در اجتماع به منصفه ظهور می‌رسد. >جامعه دینی، مجموعه‌ای مرکب از انسان‌هاست که اجزای آن به سبب ایمان با یکدیگر پیوند خورده و یکپارچگی و وحدتی تام یافته‌اند.< (۷۰) بر اساس رهنمودهای روشنگر قرآن، از جمله **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** (۷۱) رسول خدا، از راه‌های مختلف می‌کوشید تا فرهنگ برادری و اخوت اسلامی، در تفکر، گفتار و عمل مسلمانان تجلی یابد. پیمان اخوت میان مؤمنان و توصیه داریم به برادری و مصادیق آن مثل همدردی، محبت برادران، راهنمایی، عطف، فریادرسی، دیدار، مصافحه و نهی از بی‌مهری، کناره‌گیری، دروغ‌گویی، تهمت، سخن‌چینی، نیرنگ‌بازی و فخر فروشی به مؤمنان، نمونه‌های اتخاذ شیوه ترویج برادری توسط پیامبر بزرگوار اسلام است. پیامبر در طول دعوت همه جانبه خود، دوبار رسماً اقدام به عقد اخوت میان مؤمنان نمود؛ بار اول، پیش از هجرت میان مهاجران، (۷۲) که با توجه به در پیش داشتن مأموریتی سترگ و سرنوشت‌ساز، نیازمند همیاری، همبستگی و تعاطف بسیار بودند. عقد اخوت به این ترتیب بود که >میان مهاجران، دوه‌دو عقد برادری برقرار کرد؛ بین ابوبکر و عمر، حمزه و زید بن حارثه، عثمان و عبدالرحمن بن عوف، زبیر و ابن مسعود و ... و میان علی و خودش. به‌علی فرمود، آیا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟ گفت: آری، راضی هستم. فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.< (۷۳) بار دوم، پس از ورود به مدینه بود که پیامبر برای بنا کردن جامعه‌ای اسلامی درصدد بود اخوت ایمانی مهاجران و انصار را از پایه‌های مستحکم نظام الهی و اجتماع اسلامی قرار دهد. فرمود: **تَأَخَّوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ** (در راه خدا، با یکدیگر دوه‌دو برادر شوید.) (۷۴) و دست‌علی بن ابی‌طالب را گرفت و فرمود: **هَذَا أَخِي**. (۷۵)

این عقد اخوت در میان مردمی که پیوسته در آتش رقابت‌های قبیله‌ای و چشم و هم‌چشمی‌های طایفه‌ای و تعصبات خونی و نژادی می‌سوختند، تحولی شگرف برپا کرد و برادری و همبستگی اسلامی را جایگزین عوامل جدایی و تفرقه نمود.

مواسات و کمک به هر نحو ممکن

پیامبر(ص)، در سیره تبلیغی خود، جایگاه ویژه‌ای برای انجام دادن امور خلاق و برآوردن نیازهای آنان معتقد بود و بر اساس مواسات اسلامی، صمیمانه در خوشی و ناخوشی، شدت و فرج، راحت و غم مردم با ایشان همراهی و همدردی می‌کرد و از هیچ کمکی به مؤمنان دریغ نمی‌فرمود، در معانی الاخبار آمده است: مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهَا أَوْ بِمِسْوَرٍ مِنَ الْقَوْلِ؛ (۷۶) هر کس از او حاجتی خواست، از محضر او بازنگشت مگر با حاجت برآورده و یا سخن و پاسخی نیکو.

او حتی در حال نماز، حاجت نیازمندان را در نظر داشت؛ رسول خدا(ص) هرگاه در حال نماز بود و کسی در کنار او می‌نشست، نماز را کوتاه می‌کرد و به او می‌گفت: حاجتی داری؟ پس چون نیاز او را برآورده می‌کرد به نماز بازمی‌گشت. (۷۷) نیز از امام صادق(ع) نقل شده است که: حرسول خدا در پاسخ به هیچ درخواستی "نه" نمی‌گفت؛ اگر نزد او بود می‌بخشید و اگر نبود می‌فرمود: اگر خدا بخواهد، به زودی [نیازت را برآورده می‌کنم] و هیچ‌گاه بدی را با بدی پاسخ نداد. (۷۸) از سوی دیگر، برای تعمیم این خصلت نیکو در جامعه، با بیان شیوا و مؤثر خود چنین سفارش می‌فرمود: مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ شَيْءٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى؛ (۷۹) مثل مؤمنان در پیوند و دوستی و رحمت به هم مانند یک پیکر زنده است که اگر عضوی از آن به درد آید سایر اجزای پیکر با تب و بیداری با آن همدردی می‌کنند.

www.kandooch.com

www.kandooch.com

بخش سوم:

هماهنگی با مخاطبان در معیشت

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com

ساده زیستی

اسوه‌ای چون پیامبر، که به قلّه کمالات معنوی و ذروه فضایل اخلاقی نایل شده، هرگز تعالی خویش را در مصرف یا اسراف نعمت‌های مادی نمی‌داند، بلکه فارغ از هرگونه تعلق به مواهب دنیوی، در اندیشه ترقی روح است. درباره سادگی معیشت پیامبر اکرم بسیار گفته شده و هر کس با او دمی را گذرانده بر این حقیقت تأکید ورزیده است. در سفینه البحار آمده است: کان رسول الله ینام علی الحصیر لیس تحته شیء غیره؛ (۸۰) پیامبر بر روی حصیر استراحت می‌کرد و غیر از آن زیراندازی نداشت. امام صادق (ع) فرمود: کان رسول الله یخلب عنز أهله؛ (۸۱) رسول خدا شخصاً شیر بز خانه را می‌دوشید. نیز از همو روایت شده که فرمود: کان رسول الله یمص النوی بفيه و یغرسه؛ (۸۲) رسول خدا هسته خرما را در دهان می‌مکید و آن را می‌کاشت.

پرهیز از تکلف و تشریفات

در جهت هماهنگی بیشتر با توده مردم که مخاطب دعوت الهی انبیا می‌باشند، رسول گرامی اسلام، به شدت از تکلف و ایجاد مشقت برای دیگران خودداری می‌کرد، هرچند آنها مشتاق هرگونه خدمت به او بودند. در معاشرت‌ها، سفرها و تمام برخوردها منش پیامبر بر بی‌تکلفی و دوری از تقیّدات بیجا بود، چه، با تکلف و تقیّد به سنت‌های دست و پاگیر و بی‌دلیل نمی‌توان در دل مخاطبان نفوذ کرد. ابن مسعود می‌گوید: تی النبی رجل ینکلمه فأرعد فقال: هون علیک فلست بملک؛ (۸۳) مردی به حضور پیامبر رسید و در حالی که می‌لرزید، سخن می‌گفت، پیامبر به او فرمود: راحت باش، من پادشاه نیستم.

همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که روزی پیامبر برای افطار در مسجد قبا بود. شیر مخلوط با عسل آوردند. پیامبر آن را پیش رو آورد، اما نخورد و فرمود: یکی از آن دو کافی است. سپس فرمود: لا أشربه ولا أحرّمه و لکن أتواضح لله؛ نمی‌خورم و آن را برای دیگران حرام نیز نمی‌دانم، اما در برابر خدا فروتنی می‌کنم. (۸۴)

از ابوذر هم روایت شده که گوید: سلمان و بلال را دیدم به سوی پیامبر می رفتند. سلمان بر پای رسول خدا افتاد و بر آن بوسه زد. پیامبر او را باز داشت و فرمود: ای سلمان با من به گونه ای رفتار مکن که عجم با پادشاهان خود می کنند. من بنده ای از بندگان خدا هستم. (۸۵) ابن هشام در باره پرهیز پیامبر از تکلف می نویسد: در شب هجرت، چون پیامبر به مدینه رسید و منزل ابو ایوب انصاری برای سکونت برگزیده شد، پیامبر در طبقه پایین خانه نشست. ابو ایوب به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، من ناپسند می دانم که بالاتر از تو بنشینم. پس شما در طبقه بالا سکونت کنید و ما در طبقه پایین. پیامبر فرمود: ای ابا ایوب! این برای ما و مراجعه کنندگان بهتر است که در پایین باشیم. (۸۶)

www.kandooch.com

www.kandooch.com

بخش چهارم:

ادب و احترام وافر در برابر مردم

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com

احترام به کودکان

از جمله خصلت‌های ویژه رسول اکرم (ص)، که کاملاً صبغه تبلیغی دارد، سلام و احترام به کودکان است. انسان در دوران کودکی در برابر محبت، ادب و احترام، عکس‌العمل‌های ویژه‌ای ابراز می‌دارد که نشان‌دهنده درک کامل آنها از سوی اوست. به عبارت دیگر، کودک در مقابل چنان محرک‌هایی، پاسخ‌های معنادار از خود نشان می‌دهد. بر این اساس، پیامبر هیچ‌گاه احترام به کودکان را فراموش نمی‌کرد و حتی این تکریم را به حدی می‌رساند که گاهی در بازی، همراه آنان می‌شد. باید توجه داشت که کودکان اکنون، بزرگسالان فردایند و آنچه در کودکی دیده، آموخته یا تجربه کرده‌اند، به مثابه نقش روی سنگ بر صفحه دل و لوح جان آنها تا پایان عمر می‌ماند و زایل نمی‌گردد. از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا (ص) بر کودکان می‌گذشت و به آنان سلام می‌کرد. (۸۷) نیز در کتاب خصال آمده است: رسول خدا فرمود: >یکی از پنج خصلتی که تا پایان عمر هرگز ترک نخواهم کرد سلام کردن به کودکان است، تا پس از من به صورت سنت درآید.< (۸۸) همین >انس بن مالک< می‌گوید: ما کودک بودیم که رسول خدا بر ما گذشت و فرمود: >سلام بر شما کودکان.< (۸۹) و در محجة البیضاء مذکور است: موقعی که رسول اکرم از سفری مراجعت می‌کرد و در راه با کودکان مردم برخورد می‌کرد، به احترام آنها می‌ایستاد و سپس امر می‌فرمود کودکان را می‌آوردند و به آن حضرت می‌دادند. رسول خدا (ص) بعضی از آنان را در آغوش می‌گرفت و برخی را بر پشت و دوش خود سوار می‌کرد و اصحاب خود را به این کار فرمان می‌داد. کودکان از این صحنه بی‌اندازه خوشحال می‌شدند و خاطره شیرین آن را هرگز فراموش نمی‌کردند. (۹۰)

احترام به همه اقشار و طبقات

در منطق انبیا، هر کس دارای حرمت و ارزش انسانی است و نمی‌توان حتی به دلیل بی‌ایمانی، کسی را مورد اهانت قرار داد، اما احترام پیامبر دلیل مهم‌تری نیز دارد که ایجاد زمینه برای نفوذ در دل مخاطب و ابلاغ اصول ایمانی به اوست؛ مردی وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد (در شگفت شد و) گفت: ای رسول خدا، جا که بسیار است. فرمود: <حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می‌نشیند (احترامش کند و) بلند شود و برایش جا باز کند.> (۹۱) در بیان امام حسین (ع) به نقل از پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) در وصف سیره پیامبر آمده است: پیامبر در مجلس خود، بهره هر کس را عطا می‌کرد، به طوری که هیچ کس گمان نمی‌کرد کسی از او نزد پیغمبر گرامی‌تر باشد. مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود؛ در آن صداها بلند نمی‌شد، همه در مجلس او متواضع بودند و... (۹۲) نیز گفته‌اند که او عقیف‌ترین مردم بود و از همه بیشتر، یارانش را گرامی داشت، پای خویش را در حضورشان دراز نمی‌کرد و چون جا بر آنان تنگ می‌شد، جابازمی‌کرد و هرگز زانویش از زانوی همنشینانش جلوتر قرار نمی‌گرفت. (۹۳)

پی نوشت ها :

- ۱ - ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۶۷
- ۲ - عباس زریاب، سیره رسول الله، ص ۱۴۳
- ۳ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۷۷
- ۴ - حجر (۱۵) آیه ۹۴.
- ۵ - شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.
- ۶ - عباس زریاب، سیره رسول الله، ص ۱۱۵.
- ۷ - آیه الله جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۱۰.
- ۸ - آیه الله جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۱۰.
- ۹ - حجر (۱۵) آیات ۹۴ - ۹۵.
- ۱۰ - جعفر مرتضی عاملی، سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۵۳.
- ۱۱ - جعفر مرتضی عاملی، سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۵۳.
- ۱۲ - همان، ص ۵۴.
- ۱۳ - عبدعلی بن جمعه عروسی، نورالثقلین، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، ج ۳، ص ۳۴ (به نقل از: جعفر مرتضی عاملی، سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۵۳).
- ۱۴ - تحریم (۶۶) آیه ۶.
- ۱۵ - بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۱۱. به نقل از: عباس زریاب، سیره رسول الله، ص ۱۴۴.
- ۱۶ - عباس زریاب، سیره رسول الله، ص ۱۴۳.

- ۱۷ - همان، ص ۱۸۰
- ۱۸ - همان، ص ۱۴۳
- ۱۹ - همان، ص ۱۵۸
- ۲۰ - سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸.
- ۲۱ - همان، ص ۲۹.
- ۲۲ - عباس زریاب، سیره رسول الله، ص ۱۷۰.
- ۲۳ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۹۲ (با تلخیص)؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۶.
- ۲۴ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۱۸.
- ۲۵ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۱۳.
- ۲۶ - اسراء (۱۷) آیه ۴۵.
- ۲۷ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۷۶.
- ۲۸ - احمد بن ابی طالب طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۱.
- ۲۹ - محمدحسین فضل الله، اسلوب الدعوة فی القرآن، ص ۳۲.
- ۳۰ - استاد شهید مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.
- ۳۱ - محمد حسین طباطبایی، سنن النبی، ترجمه و تحقیق محمد هادی فقهی، ص ۵۲، حدیث ۷۲.
- ۳۲ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۶۰.
- ۳۳ - علاءالدین ابن حسام الهندی، کنز العمال فی احادیث الأقوال والأفعال، ج ۳، ص ۳۷ (به نقل از: مصطفی دشتاد تهرانی، سیره نبوی، ص ۳۱).
- ۳۴ - کلینی، اصول کافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

- ۳۵ - هندی، کنزالعمال، ج ۳، ص ۳۳؛ مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، دفتر دوم، ص ۲۱.
- ۳۶ - فیض کاشانی، المحجة البيضاء، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۱۱۹.
- ۳۷ - عبداللطیف راضی، المنهج الحرکی فی القرآن الکریم، ص ۱۹۴.
- ۳۸ - ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۲۱.
- ۳۹ - محمد حسین طباطبائی، سنن النبی، ترجمه و تحقیق محمد هادی فقهی، ص ۴۷، حدیث ۶۰.
- ۴۰ - همان، ص ۶۰، حدیث ۱۰: >كان رسول الله (ص) ليس الرجل من أصحابه إذا رآه مغموماً بالمداعبة و كان يقول: إن الله يبغض المعبس في وجه إخوانه.<
- ۴۱ - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱.
- ۴۲ - جعفر مرتضی عاملی، سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام، ص ۲۶۲.
- ۴۳ - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.
- ۴۴ - ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵.
- ۴۵ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج ۸، ص ۴۰۸؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۴۰۰.
- ۴۶ - حجر (۱۵) آیه ۹۷.
- ۴۷ - ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.
- ۴۸ - توبه (۹) آیه ۶۱.
- ۴۹ - احزاب (۳۳) آیه ۵۷.
- ۵۰ - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱.
- ۵۱ - ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۶۸ به بعد.
- ۵۲ - همان، ج ۴، ص ۱۶۷.

۵۳ - حجرات (۴۹) آیه ۱۲.

۵۴ - همان، ج ۱، ص ۵۲۱.

۵۵ - محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، تحقیق محمد کلانتر (به نقل از: مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، دفتر دوم، ص

۴۷۸).

۵۶ - آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۵۷ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۶۰.

۵۸ - ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۳۴ سوره فصلت؛ محمد مهدی تاج لنگرودی،

اخلاق انبیاء، ص ۴۲۲.

۵۹ - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۱۶.

۶۰ - محمد مهدی تاج لنگرودی، اخلاق انبیاء، ص ۴۲۲.

۶۱ - حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۴.

۶۲ - آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۶۳ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

۶۴ - ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۵۳ (با تلخیص)؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۵-۴۳۴.

۶۵ - واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۱۱؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۷۰.

۶۶ - مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، دفتر دوم، ص ۲۵۵.

۶۷ - همان، ص ۲۵۶.

۶۸ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۶.

۶۹ - احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

۷۰- مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ص ۴۴۸.

۷۱- حجرات (۴۹) آیه ۱۰.

۷۲- جعفر مرتضی عاملی، الصحيح من سیرة النبی الاعظم، ج ۲، ص ۲۲۸.

۷۳- علی بن برهان الدین حلبی، السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۲۰.

۷۴- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۱۲۴.

۷۵- همان؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۸.

۷۶- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ج ۱، ص ۸۲.

۷۷- محمدحسین طباطبایی، سنن النبی، ص ۲۵۰، حدیث ۲۸۰؛ محمدمهدی تاج لنگرودی، اخلاق انبیاء، ص ۴۵۱.

۷۸- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۴۰، حدیث ۳۰.

۷۹- احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۷۰.

۸۰- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۲۶.

۸۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۷۳.

۸۲- کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۷۴.

۸۳- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.

۸۴- کلینی، کافی، کتاب الایمان والکفر، باب تواضع، حدیث ۳؛ محمدمهدی تاج لنگرودی، اخلاق انبیاء، ص ۴۳۳.

۸۵- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۶۳.

۸۶- ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۹۸.

۸۷- حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل.

۸۸ - محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

۸۹ - ابوالفرج ابن جوزی، وفاء الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۱۷ (به نقل از: مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ص ۶۱).

۹۰ - فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۶۶.

۹۱ - شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۹۲ - فضل بن حسن طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۴.

۹۳ - شیخ عباس قمی، کحل البصر فی سیره سیدال بشر، ص ۱۰۴.

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com

منابع و ماخذ:

۱. http://www.balagh.net/persian/quran/ketab_khaneh/۱۲_osvehaye_qurani/۰۹.htm

۲. سیری در سیره نبوی از شهید مرتضی مطهری

۳. سیره رسول الله از عباس زریاب

۴. فروغ ابدیت از آیت الله جعفر سبحانی

۵. سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام از جعفر مرتضی عاملی

۶. تفسیره نمونه از ناصر مکارم شیرازی

۷. سنن النبی از محمد حسین طباطبایی

www.kandooch.com

www.kandooch.com

www.kandooch.com